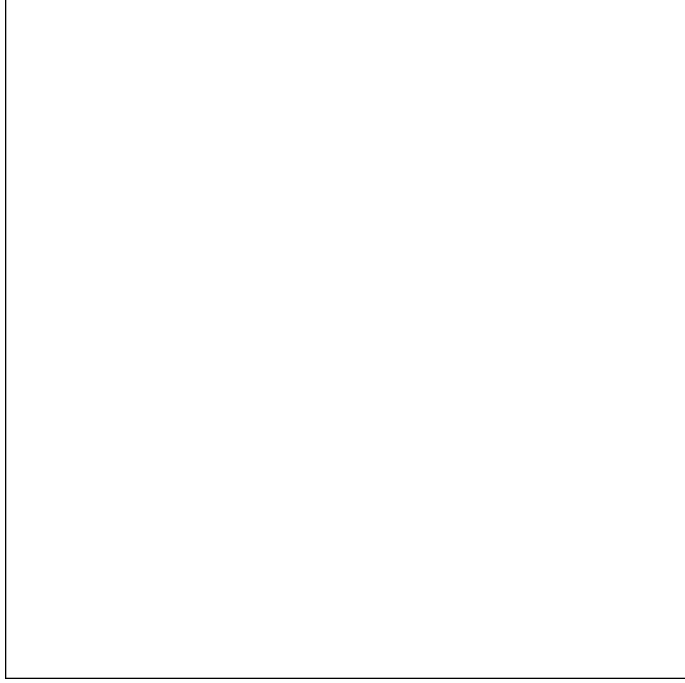


تینگلی و گاوه

Tingi and the cows



 Ingrid Schechter

 Ingrid Schechter

 Marzieh Mohammadian Haghghi!

|| 2

 فارسی / English / en




Global Storybooks

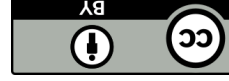
globalstorybooks.net

تینگلی و گاوه / Tingi and the cows

 Ingrid Schechter

 Ingrid Schechter

 Marzieh Mohammadian Haghghi (fa)

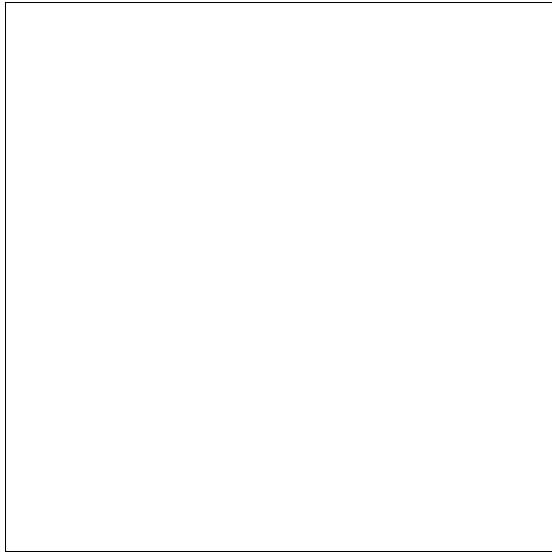


This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>





تینگى با مادربزرگش زندگی می‌کرد.

...

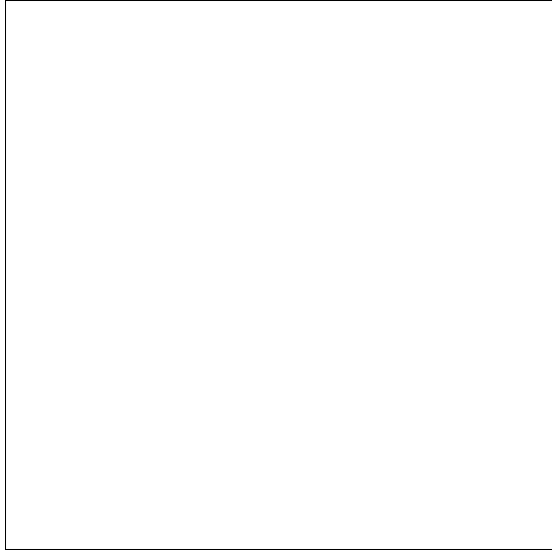
Tingi lived with his grandmother.

He used to look after the cows with her.

...

او عادت داشت که با مادرش گاوها را نگاه کند.





پک روز سربازها آمدند.

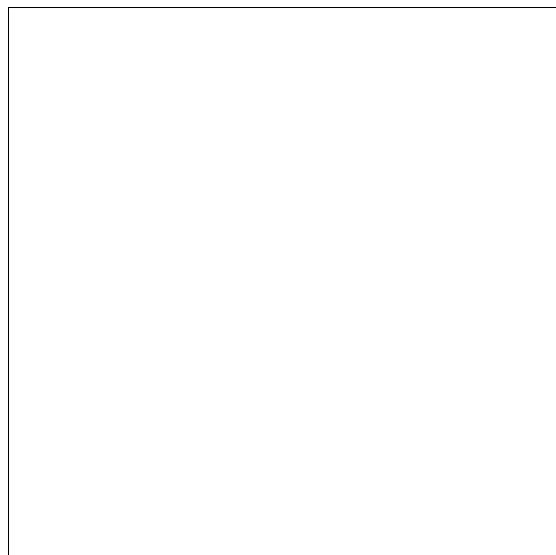
...

One day the soldiers came.

They crept home very quietly.

...

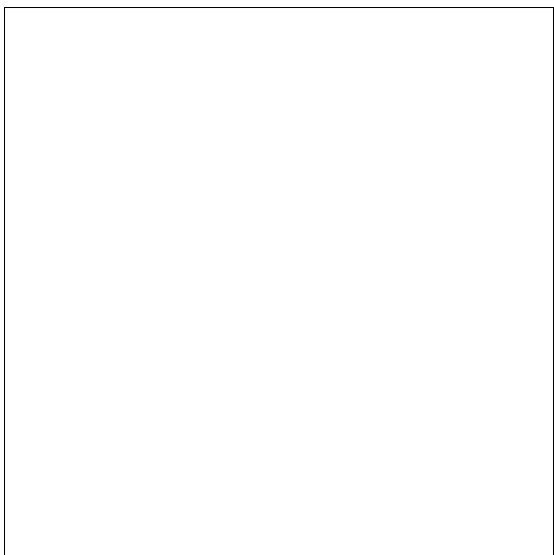
آنها خیلی آرام به خانه رفتند.

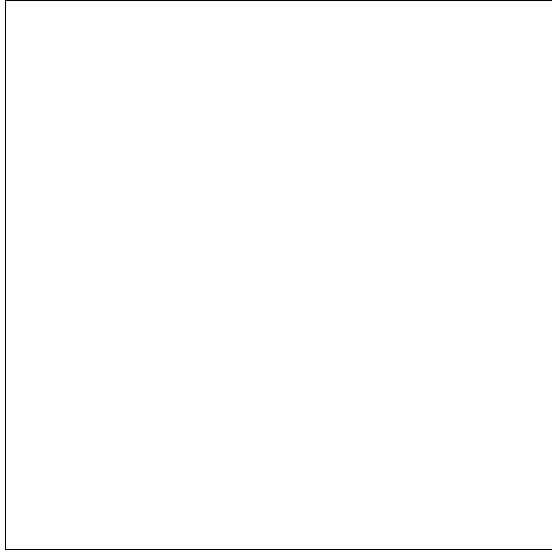


They took the cows away.

...

آنها گاوها را با جوشانی بردند.

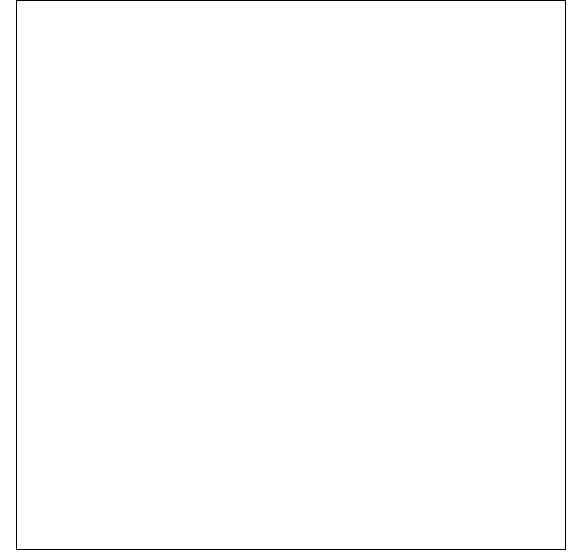




تینگى وَمَلَدَرُ بَزْرُگِش فَرَارَ كَرَدَنَد وَ پِنهَان شُدَنَد.

...

Tingi and his grandmother ran away and hid.



وَقْتِ كِه هَمَه چيز آرام شُد، تینگى وَمَلَدَرُ بَزْرُگِش بیرون
آمَدَنَد.

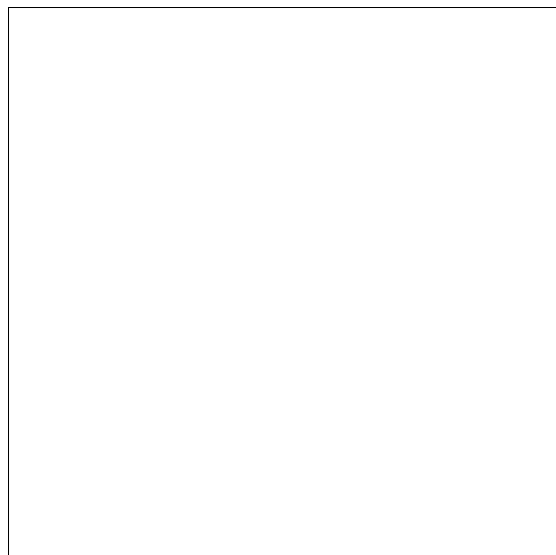
...

When it was safe, Tingi and his grandmother came out.

One of the soldiers put his foot right on him, but he kept quiet.

...

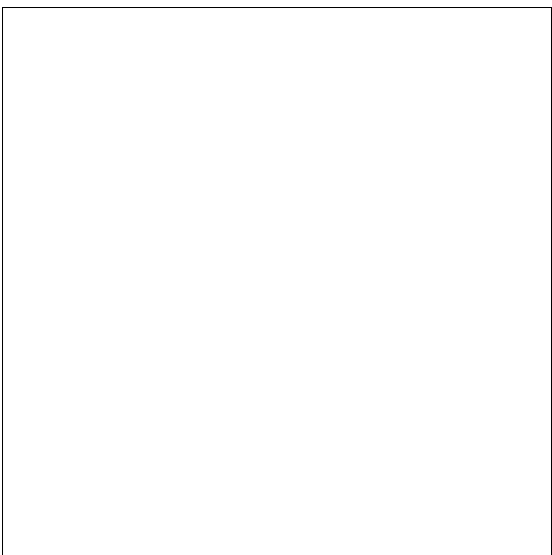
یکی از سربازان پايش را توي روي تينگي گذاشت
ولي او صداي نداشت.

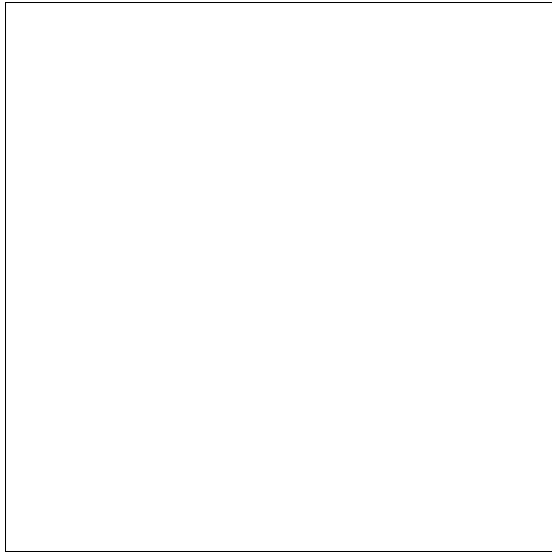


They hid in the bush until night.

...

آنجا دريک نوبته تا شب مخفي شدند.

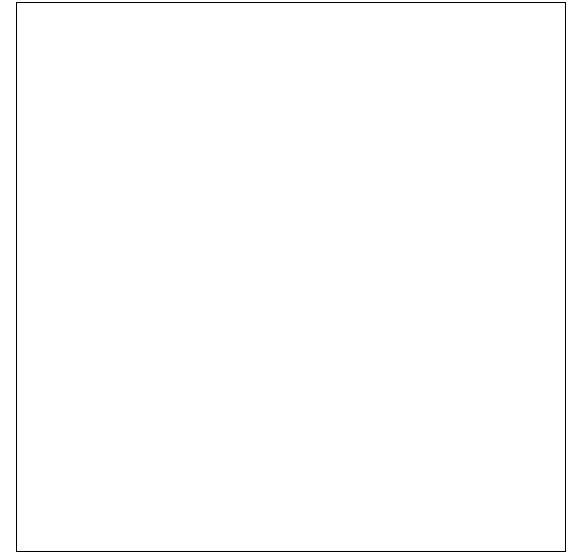




سربازها دوباره برگشتند.

...

Then the soldiers came back.



مادر بزرگ تینگی را زیر برگ ها قایم کرد.

...

Grandmother hid Tingi under the leaves.